نشریه علمی مطالعات انقلاب اسلامی
سال ۱۷، بهار ۹۹، شماره ۶۰
مقاله علمی ـ پژوهشی
صفحات: ۱۱۲ ـ ۹۳

Scientific Journal
ISLAMIC REVOLUTION STUDIES
Vol. 17, Spring 2020, No. 60
Scientific Research Article

چالش تمدنی جمهوری اسلامی ایران و آمریکا
با تأکید بر نظریات کیسینجر، هانتینگتون و فوکویاما[1]

امیرحسین ثابتی منفرد*
موسی نجفی**

چکیده

چالش‌های بین ایران و آمریکا ابعاد گوناگونی دارد که عمدتاً از منظر سیاسی تحلیل می‌شود اما در نگرش غالب متفکرین و استراتژیست‌های غربی این چالش‌ها ریشه عمیق‌تری دارد. در این مقاله تلاش می‌شود با بهره‌گیری از روشی توصیفی ـ تحلیلی و با تأکید بر افکار سه نظریه‌پرداز موثر آمریکایی (کیسینجر، هانتینگتون و فوکویاما) به این پرسش پاسخ داده شود که چرا امریکایی‌ها نگاه‌شان به چالش با جمهوری اسلامی صرفاً سیاسی نیست و ریشه عمیق‌تری برای این چالش قائل هستند؟ یافته‌های پژوهش مؤید این مسئله است که براساس اندیشه‌های کیسینجر، هانتینگتون و فوکویاما، چالش‌های ایران و آمریکا ابعادی فراتر از یک چالش سیاسی دارد و اصل این تضاد بر سر «حفظ» یا «تغییر» نظم جهانی و تمدن‌سازی است، بدین سبب ایران یا آمریکا بدون تغییر در اصول یا مبانی رفتاری خود نمی‌توانند با یکدیگر تعامل عادی داشته باشند.

واژگان کلیدی

ایران، امریکا، چالش تمدنی، انقلاب اسلامی، اسلام سیاسی.

---

۱. این مقاله مستخرج از رساله مقطع دکتری می باشد.

*. دانش‌آموخته علوم سیاسی پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و مدرس گروه معارف اسلامی. (نویسنده مسئول).
amirihosain@gmail.com
**. استاد پژوهشکده اندیشه سیاسی و انقلاب و تمدن اسلامی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
sajadnajafi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۳ تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۱۷

مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن سال ۵۷ سرمنشأ تحولات بسیاری در سطح منطقـه و جهـان شد. یکی از این تحولات، تغییر مناسبات ایران با قدرت‌های غربی و بـه‌طـور خـاص ایـالات متحـده آمریکا بود. زیرا از این مقطع به بعد ایران برخلاف مناسبات دوره پهلوی با غربی‌ها، بر استقلال خـود تأکید ویژه داشت و این به‌معنای دگرگونی روابط ایران با غرب و آمریکا بود.

از سوی دیگر، انقلاب اسلامی با شکست رژیم پهلوی که برای سـالیان طـولانی مـورد حمایـت آمریکا بود، این پیام را به دیگـر کشـورها مخـابره کـرد کـه امکـان ایسـتادن در برابـر قـدرت‌هـای دست‌نشانده مستظهر به پشتیبانی غـرب وجـود دارد و جمهـوری اسـلامی ایـران در عمـل، خـود را به‌عنوان یک «الگو» معرفی کرد. بنابراین انقلاب اسلامی ایران در عمل نشـان داد کـه صـرفاً یـک انقلاب برای تغییر یک نظام سیاسی در محدوده‌ای جغرافیایی به نام ایران نبوده بلکه به‌منزله شـروع سلسله تغییراتی در سطح کشورهای منطقه و حتی فراتر از آن است که اگر مانعی برای پیشـروی آن نباشد، با سرعت بیشتری حرکت خواهد کرد.

با این اوصاف، علی‌رغم گذشت بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی نگاه‌های مختلفی به ماهیت چالش‌های ایران و آمریکا وجود دارد که فرصت بررسی همه آنها در این مقاله ممکن نیسـت. در این پژوهش قرار است ضمن بازخوانی اهم نظریات سه متفکر آمریکایی معاصـر (هنـری کیسـینجر، ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما) به این پرسش پاسـخ داده شـود کـه بخـش قابـل‌تـوجهی از نخبگان مؤثر و نظریه‌پردازان آمریکایی درباره تضاد و چالش میان ایران و آمریکا چگونه فکر مـی‌کننـد؟ آیا چالش ایران و آمریکا صرفاً سیاسی است یا ریشه‌ای عمیق‌تر دارد؟

فرضیه تحقیق

فرضیه اصلی این پژوهش این است که از دید بخش قابل‌توجهی از نخبگان مؤثر و تصمیم‌ساز آمریکـا، چالش ایالات متحده با جمهوری اسلامی فقط سیاسی نیست بلکه ریشـه‌ای عمیـق‌تـر دارد. پـس اگـر تصور کنیم ایران و آمریکا مانند بسیاری از کشورهای دیگر صرفاً دارای اختلافاتی هستند که با مـذاکره یا تعامل حل‌وفصل می‌شود، به خطا رفته‌ایم بلکه باید ریشه‌های این اختلاف را دقیق‌تر شناخت.

پیشینه تحقیق

محمدباقر خرمشاد (۱۳۹۶) در کتاب ***جایگاه تمدنی ایران در جهان اسلام امـروز*** بـه بررسـی وضـعیت

ایران در منطقه و جهان پرداخته و قدرت تمدنی ایران و موقعیت جدید جمهوری اسلامی را تشریح کرده است.

سید حسین موسویان (۱۳۹۴) در کتاب ***ایران و آمریکا؛ گذشته شکست‌خورده و مسیر آشتی*** به بررسی سیر تاریخی روابط ایران و آمریکا از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد و با بیان خاطرات خود از حضور در دستگاه دیپلماسی و تلاش‌های دولت های سازندگی و اصلاحات برای برقراری رابطه با آمریکا، از علل شکست این تلاش‌ها سخن می‌گوید.

حسن واعظی (۱۳۸۱) در کتاب ***ایران و آمریکا: بررسی سیاست‌های آمریکا در ایران*** به‌صورت تفصیلی اقدامات آمریکا در ایران را بررسی کرده و استراتژی‌های این کشور در قبال ایران را شرح داده است.

محمد شمس‌الدین عبداللهی‌نژاد (۱۳۹۷) در کتاب ***سیاست خارجی آمریکا و انقلاب ایران*** به سیر تاریخی روابط دو کشور در دوره پهلوی و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته و درنهایت توضیح می‌دهد که چرا از سوی نخبگان آمریکایی سیاست تخاصم با انقلاب اسلامی ایران در پیش گرفته شد.

جهان‌بین و فتحی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای تحت‌عنوان ***بررسی و مقایسه مؤلفه‌های تمدنی میان ایران و آمریکا*** به واکاوی مؤلفه‌های نُه‌گانه تمدنی میان ایران و آمریکا پرداخته‌اند.

سید حسین موسوی (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان ***ایران و آمریکا: ادامه چالش یا توافق بر سر نظم نوین منطقه‌ای*** به بررسی چالش‌های طرفین درباره تغییر نظم منطقه غرب آسیا پرداخته است.

محمد آرین‌منش (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان ***ایران و آمریکا از همراستایی تا تعارض ملت و دولت*** به سیر تاریخی تغییر رفتار دو کشور از همزیستی و تعامل تا تعارض آنها پرداخته است.

بررسی این پژوهش‌ها و تعدادی از موارد مشابه دیگر نشان می‌دهد چالش‌های ایران و آمریکا از منظری «فراتر از تاریخ و سیاست خارجی» باید مورد واکاوی قرار بگیرد، به‌ویژه آنکه تاکنون مشاهده نشده دراین‌باره، افکار و اندیشه‌های نخبگان و تصمیم‌سازان مؤثر آمریکایی درباره چالش ایران و آمریکا مورد بررسی قرار گیرد و فصل مشترک آنها که همان نگاه «تمدنی» به تضاد دو کشور است، تشریح شود. متأسفانه در هیچ‌کدام از آثار یادشده نیز چالش ایران و آمریکا از این منظر موردتوجه قرار نگرفته است. لذا نوآوری این مقاله در این است که این موضوع را با تأکید بر نظرات سه متفکر آمریکایی مورد بررسی قرار می‌دهد.

انقلاب اسلامی ایران، یک استثنا

تاکنون تحلیل‌های مختلفی درباره انقلاب اسلامی ایران صورت گرفته اما فصل مشترک بسیاری از

این تحلیل‌ها «استثنایی» بودن این انقلاب است.

به‌عنوان نمونه، تدا اسکاچپل، از معتبرترین نظریه‌پردازان جهان در حوزه «انقلاب»ها، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران با تجدیدنظر در مطالعات قبلی خویش اعلام کرد که «جنس این انقلاب با سایر انقلاب‌های دنیا تفاوت بنیادی دارد و برخلاف انقلاب‌های قبلی که به‌صورت جبرگرایانه حاصل شدند، در این انقلاب نقش توده‌های مردم به‌معنای واقعی کلمه مشخص است و نمی‌توان از نقش فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی در این حرکت غافل شد». (اسکاچ پل، ۱۳۸۲: ۱۳۶)

جان ال. اسپوزیتو استاد امور بین‌الملل و مطالعات اسلامی دانشگاه جرج‌تاون آمریکا نیز درخصوص تأثیرات انقلاب اسلامی ایران می‌نویسد:

> بازتاب جهانی انقلاب ایران، هم مستقیم و هم غیرمستقیم بوده است... فعالان مسلمان در بسیاری از نقاط جهان از پیروزی‌های برادران و خواهران ایرانی خود مسرور شدند و در مبارزات خود روحیه گرفتند. از این نظر، انقلاب ایران معمولاً بیش از آن که به ایجاد یا هدایت تلاش‌های انقلابی بینجامد، گرایش‌های از پیش موجود در کشورهای مسلمان را تقویت کرده یا شتاب بخشیده است. (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۱۹)

واقعیت این است که در سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، آنچه به‌عنوان الگو برای جهان مطرح بود «لیبرالیسم» یا «مارکسیسم» بود و آنچه که اساساً برای جهانیان مطرح نبود امکان توسل به «دین» آن هم از نوع «اسلام» برای تغییر وضع موجود بود. در دهه ۱۹۷۰ میلادی که اوج رقابت‌های لیبرالیسم و مارکسیسم محسوب می‌شود، دین کاملاً به حاشیه رانده شده و فصل مشترک این دو مکتب فکری نیز «جدایی از دین» بود و دقیقاً به‌همین‌علت بود که انقلاب اسلامی ایران کاملاً «غیرقابل پیش‌بینی» جلوه می‌کرد زیرا این انقلاب با اتکا به همان عنصر منزوی در دهه ۱۹۷۰ (دین)، نهضتی را به پیروزی رساند که قبل از آن هیچ الگو و نمونه‌ای برای آن وجود نداشت. انقلاب اسلامی ایران، جهان دو قطبی در کشاکش مارکسیسم و لیبرالیسم را سه قطبی کرد و قطب سوم را با محوریت «اسلام» تشکیل داد.

این تحلیل درباره ماهیت انقلاب اسلامی ایران پیش از این نیز در آثار بسیاری از متفکرین حوزه علوم اجتماعی و سیاسی نیز مطرح شده، ازجمله دکتر کچویان استاد علوم اجتماعی دانشگاه تهران که معتقد است:

> انقلاب اسلامی ایران برخلاف نظریات و الگوی لیبرالی و مارکسیستی و گفتمان های غالب بر جهان و دقیقاً با شعار نه شرقی، نه غربی تحت شرایطی اتفاق افتاد که

منطق تاریخ و سیر تحولات اجتماعی جهان مطابق با دو انقلاب کبیر پیشین (فرانسه و روسیه) یا به‌طور دقیق‌تر هماهنگ با «تجدد» حرکت می‌کرد. ازاین‌روی امکان و شرایط تاریخی ـ اجتماعی لازم برای پیدایی انقلابی با این ویژگی‌ها که بیرون از شرایط تاریخی حاکم موجود قرار داشت و برای وقوع و ایجاد تحول یا انقلابی که از منطق اجتماعی متمایزی تبعیت می‌کرد، وجود نداشت. (کچویان، ۱۳۹۱: ۱۳۸)

دکتر موسی نجفی استاد علوم سیاسی نیز بر این مسئله که اساساً انقلاب اسلامی برخلاف جریان غالب مدرنیته به وقوع پیوست، تأکید کرده و می‌نویسد:

انقلاب اسلامی واقعیتی غیرسکولار است که به احیای معنویت نظر دارد و به‌هیچ‌وجه در افق مدرنتیه قابل‌طرح نیست. اصلاً قبل از پدیده انقلاب اسلامی، انقلاب دینی نداشتیم. انقلاب‌ها یا انقلاب مارکسیستی بودند یا اصلاحاتی براساس لیبرالیسم بودند. انقلاب اسلامی مفهوم انقلاب را در جهان عوض کرد. انقلاب اسلامی این ایده مارکسیستی که «دین افیون توده‌هاست» شکست. (نجفی، ۱۳۹۵: ۳۵)

وی در توضیح بیشتر این ایده معتقد است:

دنیای غرب برای قرون متمادی است که مرگ سنت، دین و هر چیزی را که بیرون از عالم مدرنتیه قرار دارد اعلام کرده است... این وجه دینی انقلاب که با وجه سکولار عالم مدرن درگیر می‌شود ویژگی خاصی به انقلاب اسلامی می‌دهد که جوهر افول‌یابنده تمدن غرب را آشکار می‌کند. دلیل این مدعا آن است که سال‌ها پیش پیروان مدرنیته اعلام کرده بودند که سنت و دین دیگر حیاتی ندارد. بنابراین حیات انقلاب اسلامی و دین موجب بروز حالتی افول‌یابنده برای فرهنگی است که معتقد بود رقیبی ندارد و تمدن آن حلقه آخر تکامل بشر است. این چالشی عمیق برای جهانی محسوب می‌شود که خود را پایان تاریخ می‌دانست. (همان: ۵۹۸)

احیای «اسلام سیاسی»

براساس توضیحاتی که ارائه شد، فصل متمایز انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌های کبیر تاریخ، محوریت آن براساس «اسلام» و «بازگشت به دین» است. اتفاقی که منجر به رونمایی از یک «اسلام پویا و محرک» در برابر «اسلام ساکن و منفعل» گشت و به تدریج در ادبیات اندیشمندان علوم سیاسی از آن به‌عنوان «اسلام سیاسی» یاد شد.

این موضوعی است که بسیاری از اندیشمندان جهان نیز بر آن تأکید دارند. به‌عنوان نمونه جان

اسپوزیتو استاد برجسته امور بین‌الملل و مطالعات اسلامی در دانشگاه جرج‌تاون دراین‌باره می‌نویسد:

> انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران نماینده بارز گفتمان «اسلام سیاسی» است. این انقلاب بسیاری از مسائل مرتبط با بیداری اسلامی معاصر از قبیل ایمان، فرهنگ، قدرت و سیاست را دربرمی‌گیرد. در انقلاب اسلامی بر مفاهیمی چون هویت، اصالت فرهنگی، مشارکت سیاسی و عدالت اجتماعی، نفی غرب‌گرایی، استبداد حکومتی، فساد و توزیع نامتوازن ثروت تأکید می‌شود. ایرانِ آیت‌الله خمینی مبدل به منبع و کانون ترس از اسلام انقلابی شد که تهدیدی برای حکومت‌های غرب به‌حساب می‌آمد. فریادهای مرگ بر آمریکا به زودی خاموش نخواهند شد و در هیچ دوره‌ای این صدا خاموش نشد... جمهوری اسلامی ایران همچنان نماد اصلی اسلام انقلابی باقی مانده است. (اسپوزیتو، ۱۳۹۲: ۱۱۱)

درواقع انقلاب اسلامی ایران تبدیل به الگویی شد که به‌سرعت در منطقه اثرات عینی خود را به نمایش گذاشت. به‌عنوان نمونه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، گروه‌های مقاومت جدید در سطح منطقه (مانند حزب‌الله لبنان و حماس فلسطین) تأسیس شدند و فارغ از چگونگی شکل‌گیری این گروه‌ها، آنچه قطعی است حمایت‌های سیاسی و معنوی جمهوری اسلامی ایران از آنها بود که این امر به‌معنای تقویت و رشد گفتمان مقاومت در منطقه و به چالش کشیدن هژمونی آمریکا در غرب آسیا بود.

در کنار این مسئله تأکیدهای فراوان امام خمینی‌ﷺ و رهبر معظم انقلاب مبنی بر ادامه مسیر انقلاب اسلامی و سخن از ساخت «تمدن نوین اسلامی» نیز مسئله‌ای است که به روشنی نشان می‌دهد، وقوع انقلاب اسلامی ایران به‌منزله شروع تغییراتی بود که ادامه آن در چالش مستقیم با نظم جهانی و سلطه آمریکا و تمدن غرب است. ازجمله سخنان رهبر انقلاب در جمع میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی در تهران که با صراحت به این مسئله اشاره کردند:

> امروز نوبت ما است، امروز نوبت اسلام است. «وَ تِلك الاَیامُ نُداوِلُها بَینَ النّاس»؛ امروز نوبت مسلمین است که با همّت خود، تمدن نوین اسلامی را شالوده ریزی کنند. همچنان‌که اروپایی‌ها آن روز از دانش مسلمین استفاده کردند، از تجربه مسلمین استفاده کردند، از فلسفه مسلمین استفاده کردند، ما [هم] امروز از دانش جهان استفاده می‌کنیم، از ابزارهای موجود جهانی استفاده می‌کنیم برای برپا کردن تمدن اسلامی، منتها با روح اسلامی و با روح معنویت. این وظیفه امروز ما است. (بیانات رهبری، ۹۴/۱۰/۸)

در حقیقت انقلاب اسلامی ایران با احیای اسلام سیاسی، مؤلفه‌هایی مانند «نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری»، «حفظ استقلال همه‌جانبه»، «دفاع از حقوق همه مسلمانان»، «عدم‌تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر» و حمایت از «مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان» را در قانون اساسی خود (اصل ۱۵۲ و ۱۵۴) نیز ثبت کرد که طبیعتاً این موارد در تضاد مستقیم با رهبری آمریکا یا هر کشور دیگری بر جهان آن هم بر پایه دخالت در امور کشورهای دیگر است که در ادامه این موضوع مورد کندوکاو قرار خواهد گرفت.

ایالات متحده آمریکا نماینده تمدن غرب

برای درک بهتر ریشه‌های چالش جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا، علاوه بر فهم صحیح ماهیت انقلاب اسلامی باید ماهیت نظام سیاسی آمریکا و نگاه آنها به ایران را نیز به‌درستی شناخت.

اسناد و منابع متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد ایالات متحده آمریکا علاوه بر رهبری تمدن غرب، مدعی رهبری جهان نیز هست. به‌عنوان مثال باراک اوباما رییس‌جمهور سابق آمریکا در مقدمه‌ای که بر سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ نوشته، بر «رهبری آمریکا» بر جهان تأکید کرده و مسئله اصلی را نه اصل رهبری آمریکا بلکه «چگونگی» و کیفیت رهبری آمریکا بر جهان بیان می‌کند:

> هر راهبرد موفقی برای حصول اطمینان از امنیت مردم آمریکا و پیشبرد منافع امنیت ملی کشور، باید با این حقیقت غیرقابل‌انکار شروع شود که آمریکا باید «رهبری» کند. رهبری قوی و مستمر آمریکا برای نظم بین المللی مبتنی بر قانون، ضروری است تا عامل پیشبرد شکوفایی و امنیت جهانی و همچنین حقوق بشر و کرامت انسانی برای همه انسان ها باشد. سؤال مطرح هرگز این نبوده است که آیا آمریکا باید رهبری کند یا خیر؟ بلکه سؤال مطرح این است که آمریکا «چگونه» این کار را انجام بدهد؟ (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۱۳۹۵: ۴)

وی در بخش دیگری از مقدمه‌اش در دیباچه این سند، علت اصلی «وحدت ملی آمریکا» را «رهبری جهانی» آمریکا توصیف می‌کند:

> ما آمریکایی‌ها همواره اختلاف‌های خودمان را خواهیم داشت اما آنچه ما را متحد می‌کند اجماع ملی است مبنی بر اینکه رهبری جهانی آمریکا همچنان اجتناب‌ناپذیر است. (همان: ۷)

فارغ از مقدمه اوباما در ابتدای این سند، مطالب مهمی در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ وجود دارد که بیش‌ازپیش بر این گزاره صحه می‌گذارد که آمریکا در حال حاضر خود را «رهبر جهان» می‌داند و اتفاقا «نظم جهانی» فعلی و سازمان‌های بین‌المللی را نیز ابزاری برای حفظ و اعمال قدرت خود می‌داند. به‌عنوان نمونه در بخشی از این سند آمده است:

> این سند بار دیگر بر نقش رهبری آمریکا در نظم بین المللی مبتنی بر قانون تأکید می کند. یعنی همان نظمی که بهترین نمود آن وقتی است که از طریق سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای کارآمد و دولت‌های مسئولیت و شهروندان توانمند شده باشد. (همان: ۸)

در بخش دیگری از این سند نیز آمده:

> راهبرد امنیت ملی، بینش و بصیرتی برای تقویت و نگهداری از رهبریت آمریکا در این قرن که هنوز جوان و نوپا است، به‌دست می‌دهد... رهبری آمریکا در این قرن مانند قرنِ گذشته، همچنان ضروری و اجتناب‌ناپذیر باقی خواهد ماند. (همان: ۴۲)

آنچه که از مطالعه این سند مهم و بسیاری از اسناد بالادستی آمریکا استخراج می‌شود، این است که نه‌تنها راهبری تمدن غرب، بلکه «رهبری کل جهان» پیش‌فرضی است که رؤسای‌جمهور آمریکا درباره آن تردیدی ندارند بلکه اختلاف آنها تنها بر سر نوع، چگونگی و ادامه این رهبری و هژمونی است، بنابراین بسیاری از رفتارهای انحصارگرایانه، سلطه‌جویانه و خصمانه آمریکا با دیگر ملت‌ها را باید در همین چارچوب فهم کرد.

اینکه آمریکایی‌ها به‌راحتی به خود اجازه می‌دهند هر کشوری را که همسو با سیاست‌های کلان آنها رفتار نمی‌کنند را «تحریم» کنند، ریشه در همین واقعیت دارد. زیرا آنچه برای آنها اصل است حفظ و ادامه رهبری بر جهان است و دراین‌میان طبیعی است اگر هر کشوری بخواهد نظم فعلی جهان که رهبری آمریکا بخش مهمی از آن است را به چالش بکشد، آمریکایی‌ها نیز از هر ابزاری برای مقابله و سرکوب آن استفاده می‌کنند.

براساس این، بسیاری از مواضع و اقدامات جمهوری اسلامی ایران در ۴۱ سال گذشته به‌طور بنیادین با رهبری و سلطه‌جویی آمریکا در تضاد بوده است. به‌عنوان مثال رؤسای‌جمهور آمریکا اعم از دموکرات و جمهوری خواه تاکنون بارها اعلام کرده‌اند که خود را ملزم به «حفظ امنیت اسراییل» می‌دانند (اوباما، ۹۱/۱۲/۳۰، به نقل از رادیو فردا؛ ترامپ، ۹۸/۱۱/۸، نشست خبری در کاخ سفید، به نقل از رویترز) و این مسئله را نیز یکی از پایه‌های نظم جهانی و منطقه غرب آسیا قلمداد می‌کنند،

درحالی‌که جمهوری اسلامی ایران از روز اول شکل‌گیری‌اش نه‌تنها بر به رسمیت نشناختن و عدم‌مشروعیت رژیم صهیونیستی تأکید کرده بلکه امام خمینی‌ﷺ بر ضرورت «نابودی این رژیم جعلی» تأکید کردند. (امام خمینی، ۱۳۶۶: ۲۰ / ۳۱۹ ـ ۳۱۸)

بنابراین طبق این نمونه و سایر نمونه‌های مشابه دیگر می‌توان دریافت که در بسیاری دیگر از عرصه‌ها نیز اختلافات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا صرفاً سیاسی نیست بلکه ریشه در پدیده‌هایی عمیق‌تر دارد. زیرا یک طرف به دنبال حفظ و بسط رهبری خویش بر جهان به هر قیمت است و طرف دیگر به دنبال ارائه الگویی جدید برای سایر ملت ها در برابر سلطه‌جویی آمریکاست و به‌طور آشکار نیز از لزوم مقابله با آن و شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی سخن می‌گوید.

نگاه تمدنی هنری کیسینجر

علاوه بر مواردی که یاد شد، برخی از نخبگان و تصمیم‌سازان مؤثر آمریکایی نیز در نظرات‌شان صراحتاً از رهبری آمریکا بر جهان و لزوم ادامه آن سخن گفته‌اند که مرور آنها نشان می‌دهد جدای از ساحت عمل، در عرصه نظری نیز آنها دراین‌باره تولیدات قابل‌توجهی داشته‌اند.

هنری کیسینجر که در دوره نیکسون به‌عنوان پنجاه‌وششمین وزیر امور خارجه آمریکا کار خود را آغاز کرد، از برجسته‌ترین استراتژیست‌های تاریخ آمریکا در حوزه سیاست خارجی و امنیت ملی به‌حساب می‌آید و سال‌ها حضورش در این عرصه و حضورش در جایگاه «مشاور امنیت ملی رؤسای‌جمهور مختلف آمریکا»، از وی چهره‌ای ساخته که نظراتش در میان سیاست‌مداران آمریکا بسیار مهم و تأثیرگذار تلقی می‌شود.

وی در کتاب معروف خود به‌نام ***نظم جهانی*** ضمن ارائه تصویری نسبتاً جامع از نظم فعلی حاکم بر جهان و نقش پررنگ غرب در به‌وجود آمدن آن در فصل جداگانه‌ای به بررسی نقش جمهوری اسلامی ایران و نسبت آن با این نظم می‌پردازد. نکته جالب توجه در نگاه کیسینجر نسبت به جمهوری اسلامی ایران این است که وی تقابل آمریکا و ایران را اختلاف بر سر حفظ یا تغییر نظم جهانی می‌داند.

کیسینجر در ابتدای کتاب خود بر اهمیت ارزش‌های آمریکایی به‌عنوان محور برقراری نظم جهانی تأکید می‌کند: «آمریکا کماکان مدعی اهمیت ارزش‌های خود در برقراری نظم جهانی مبتنی بر صلح است و حق حمایت جهانی از آنها را محفوظ می‌داند». (کیسینجر، ۱۳۹۶: ۲۵)

وی در ادامه توضیح می‌دهد که ریشه خطر جمهوری اسلامی ایران برای نظم جهانی در اصل به خود دین اسلام برمی‌گردد زیرا:

> هدف نهایی اسلام دربرگیری تمام جهان است. اگر اسلام بتواند دارالحرب را فرو کاهد نظم عمومی ناشی از صلح جهانی اسلامی بر دیگر نظم‌ها غلبه می‌کند و جوامع غیرمسلمان یا بخشی از جامعه اسلامی می‌شوند و یا به‌صورت اقلیت‌های مذهبی هم‌زیست یا کشورهای مستقل هم‌پیمان در برابر قدرت اسلام تسلیم می‌گردند... همچنین این مفهوم دو قطبی نظم جهانی در بینش رسمی دولت ایران و قانون اساسی آن، شعار نیروهای اقلیت مسلح در لبنان و سوریه و عراق و لیبی و یمن و افغانستان و پاکستان و ایدئولوژی برخی گروه های تروریستی فعال در جهان ازجمله داعش به‌چشم می‌خورد. (همان: ۱۱۵)

کیسینجر در تشریح ایده خود و اینکه اسلام ریشه همان جریانی است که می‌خواهد نظم فعلی جهان را تغییر دهد، بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرا از شیعه و سنی تا حتی داعش و گروهک‌های تکفیری را یکپارچه نگاه کرده و بدون‌توجه به اختلافات خود این گروه‌ها با هم می‌نویسد:

> گروه های تندرو وعده دادند که نظم وقت خاورمیانه را با نظمی بر پایه مذهب جایگزین کنند که نشانگر دو رویکرد جهان‌شمول به نظم جهانی بود. یکی رویکرد سنی به‌واسطه جنبش گسترده اخوان‌المسلمین که در ۱۹۲۸ تأسیس شده بود، جنبش تندروی حماس که در سال ۲۰۰۷ در غزه قدرت یافت... و دیگری رویکرد شیعی به واسطه انقلاب آیت‌الله خمینی و نیز جنبش زاده آن یعنی حزب‌الله لبنان که دولتی در دل یک دولت است. همه این گروه‌ها ... هدفی مشترک داشتند و آن کمر بستن به فروپاشی نظم منطقه‌ای موجود و بازسازی منطقه تحت نظامی الهی بود. (همان: ۱۳۱)

وی در ادامه بدون آنکه توضیح دهد آمریکا براساس چه منطقی می‌تواند خود را در جایگاه رهبری دنیا و تغییردهنده رفتار جمهوری اسلامی ایران تعریف کند، صراحتاً می‌نویسد:

> ایالات متحده می‌تواند با پیگیری اهداف راهبردی خود یکی از عوامل تأثیرگذار باشد که تعیین کند ایران باید مسیر اسلام انقلابی را در پیش بگیرد یا مسیر ملتی بزرگ که در نظام حکومتی وستفالی در جای موجه و صحیح خود قرار بگیرد. (همان: ۱۹۲)

وزیرخارجه اسبق آمریکا با اشاره جمهوری اسلامی ایران می‌نویسد:

> ایران خود را با عنوان جمهوری اسلامی معرفی و این معنا را به ذهن متبادر می کند که واحدی با دامنه اختیارات فرامرزی است. همچنین شخص آیت‌الله که در رأس ساختار قدرت ایران قرار دارد خود را نه صرفاً چهره‌ای سیاسی، بلکه مقامی

بین‌المللی (رهبر معظم انقلاب اسلامی و رهبر امت اسلامی و مردم ستمدیده) می‌پندارد. (همان: ۱۷۵)

این استراتژیست آمریکایی در ادامه جمله مهمی را بیان می‌کند که نشان می‌دهد حتی اگر روزی جمهوری اسلامی ایران نیز بخواهد از طریق مذاکره و توافق با غرب برای حل برخی اختلافات اقدام کند، آمریکا چنین نگاهی ندارد و تصورآمریکایی‌ها این است که آنچه از سوی سران جمهوری اسلامی مدنظر است نزاع با غرب برای شکل دادن و رهبری نظم جهانی است:

با توجه به تعریف مفهوم سیاست برای آیت‌الله‌ها، نزاع با غرب بر سر اعطای امتیازات خاص یا مذاکره درخصوص شیوه ها و شرایط نیست بلکه رقابتی بر سر ماهیت نظم جهانی است. (همان: ۱۷۹)

وی رهبری انقلاب اسلامی توسط امام خمینی را نیز هجمه‌ای علیه «مقدمات بنیادین تجدد» توصیف می‌کند. زیرا همان‌طور که پیش‌تر نیز مورد اشاره قرار گرفت، جوهر انقلاب اسلامی به‌علت احیای دین و سنت، در تقابل با تجدد که ماهیت آن با سکولاریسم پیوند خورده، تعریف می‌شود:

هنگامی که آیت‌الله روح‌الله خمینی از تبعید در پاریس و عراق بازگشت تا نقش رهبر معظم انقلاب را به عهده بگیرد، او این کار را نه از طرف جریان های اجتماعی یا خواهان دموکراسی بلکه به عنوان یورشی علیه نظم کل منطقه و مقدمات بنیادین تجدد انجام داد. (همان: ۱۷۳)

وی در بخش دیگری از کتاب خود با اشاره به سخنان رهبر معظم انقلاب در ابتدای دهه ۹۰ شمسی پیرامون تحولات در برخی کشورهای اسلامی می‌نویسد:

در بهار سال ۲۰۱۳ آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران ــ شخصی که همواره از مرتبه بالاتری نسبت به مقامات دولتی ایران برخوردار بوده است ــ در یکی از همایش‌های بین‌المللی روحانیون مسلمان طی خطابه‌ای از آغاز انقلاب جهانی تازه ابراز خرسندی کرد. وی اظهار داشت که آنچه همه‌جا با نام بهار عربی از آن یاد می‌شود درواقع یک جریان بیداری اسلامی با پیامدهایی فراگیر است. آیت‌الله خامنه‌ای شرح داد که غرب دچار خطا شده که تصور می‌کند حضور جمعیت معترض، پیروزی جریان دموکراسی لیبرال را به تصویر می‌کشد... آیت‌الله خامنه‌ای با اطمینان گفت که در پی شکست کمونیسم و لیبرالیسم و با درهم شکستن قدرت و عظمت غرب، بیداری اسلامی در سراسر جهان طنین می‌افکند، امت مسلمان را

در سراسر جهان متحد می‌کند و آن را به مرکز معادلات جهانی باز می‌گرداند. این هدف نهایی نمی‌تواند چیزی کمتر از ایجاد تمدن درخشان اسلامی باشد. امت اسلامی با همه ابعاض خود در قالب ملت‌ها و کشورها، باید به جایگاه تمدنی مطلوب قرآن دست یابد... تمدن اسلامی می‌تواند با شاخصه‌های ایمان و علم و اخلاق و مجاهدت مداوم، اندیشه پیشرفته و اخلاق والا را به امت اسلامی و به همه بشریت هدیه دهد و نقطه رهایی از جهان‌بینی مادی و ظالمانه و اخلاقِ به لجن کشیده‌ای که ارکان تمدن امروزی غربند، باشد.

در هر منطقه دیگری چنین اظهاراتی به‌عنوان یک چالش عمده انقلابی تلقی می‌شد. چهره‌ای دین‌مدار، برخوردار از سیطره مادی و معنوی در کشوری با اهمیت فراوان، پروژه پی‌ریزی نظم جهانی جایگزینی را پیگیری می‌کرد که در تضاد با نظم فعلی بود. رهبر ایران اظهار می‌داشت که اصول جهان‌شمول دینی (و نه علایق ملی یا اینترناسیونالیسم لیبرال) در دنیای جدیدی حکم‌فرما خواهند بود که طبق پیشگویی وی در آینده شکل خواهند گرفت. (همان: ۱۶۹ ـ ۱۶۷)

درمجموع می‌توان گفت کیسینجر به‌عنوان کسی که هم در عرصه سیاست عملی در جایگاه وزیرخارجه آمریکا بوده و هم به‌عنوان یک استراتژیست و چهره نظری در عرصه سیاست شناخته می‌شود، ماهیت چالش ایران و آمریکا را فراتر از اختلافات سیاسی می‌داند و معتقد است این اختلاف ریشه در نگاه متفاوت طرفین در نظم جهانی و تمدن‌سازی دارد. آمریکا به‌عنوان نماینده تمدن غرب درصدد حفظ نظم فعلی است و جمهوری اسلامی ایران در پی ایجاد تمدنی جدید با محوریت اسلام است که از بنیان در تعارض با نظم فعلی جهان و رهبری آمریکاست.

نگاه تمدنی ساموئل هانتینگتون

ساموئل هانتینگتون نظریه‌پرداز مشهور آمریکایی و استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد که مدتی نیز هماهنگ‌کننده دفتر طرح و برنامه‌ریزی شورای امنیت ملی آمریکا بود، از دیگر چهره‌های شاخصی است که جوهره تحلیل‌هایش از چالش ایران و آمریکا یک نبرد «تمدنی» است. هانتینگتون برای نخستین‌بار نظریه مشهور «برخورد تمدن‌ها» را در قالب یک مقاله در سال ۱۹۹۳ منتشر کرد. بلافاصله این نظریه در بین نخبگان جهان بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد تا اینکه هانتینگتون در سال ۱۹۹۶ تئوری خود را با انتشار کتابی به‌نام ***برخورد تمدن‌ها و دوباره‌سازی نظم جهانی*** بسط داد.

هانتینگتون در ابتدای این کتاب برای تشریح نظریه خود می‌گوید:

در جهان جدید، سیاست‌های محلی سیاست‌های بومی است و سیاست‌های جهانی سیاست‌های تمدن‌هاست. تمدن‌ها جایگزین ابرقدرت‌ها شده‌اند. (هانتینگتون، ۱۳۸۰: ۲۶)

وی بر تقسیم‌بندی جهان براساس «تمدن‌ها» تأکید دارد و می‌نویسد:

مردم یک نژاد می‌توانند عمیقاً توسط تمدن تقسیم شوند یا مردم نژادهای مختلف ممکن است به‌وسیله تمدن متحد گردند. این امر را به‌خصوص در مبلغین مذاهب مسیحیت و اسلام می‌توان دید که جوامع مختلفی از نژادها را دربرمی‌گیرند. (همان: ۴۱)

هانتینگتون با تأکید بر اینکه «مذهب» خصوصیت اصلی و بارز تمدن‌هاست، نتیجه می‌گیرد که «مذاهب بزرگ» پایه‌های اصلی تمدن‌ها هستند. (همان: ۴۶) و براساس این به تقسیم‌بندی جهان بر پایه هفت تا هشت تمدن بزرگ قائل است:

نگرش به جهان بر حسب هفت یا هشت تمدن بسیاری از مشکلات را برطرف می‌نماید و معیاری معقول برای درک جهان فراهم می‌سازد... ما در جهانی دو قطبی زندگی می‌کنیم اما تمایز اصلی میان غرب (تمدن برتر و حاکم) و سایر تمدن‌هاست. ملت‌ها بازیگران اصلی در روابط جهانی هستند و همین‌گونه نیز باقی خواهند ماند اما به‌طورکلی منافع، روابط و درگیری‌ها با عوامل فرهنگی و تمدنی شکل می‌گیرند. (همان: ۳۵)

هانتینگتون با تقسیم‌بندی تمدن‌های مختلف می‌نویسد:

هویت تمدنی به‌طور روزافزون در آینده اهمیت خواهد یافت... این تمدن‌ها عبارت‌اند از: تمدن غربی، تمدن کنفوسیوسی، تمدن ژاپنی، تمدن اسلامی، تمدن هندو، تمدن اسلاوی ـ ارتدوکس، تمدن آمریکای لاتین و احتمالاً تمدن آفریقایی. مهم‌ترین درگیری‌های آینده در امتداد خطوط گسل فرهنگی که این تمدن‌ها را ازهم جدا می‌سازد، رخ خواهد داد. (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۴۹)

در ادامه هانتینگتون با اشاره به تلاش‌های غرب برای برتری بر سایرین، این موضوع را سرآغاز تنش بین تمدن‌های مختلف با تمدن غرب دانسته و می‌نویسد:

تلاش‌های غرب برای ترویج ارزش‌های خود، یعنی دموکراسی و لیبرالیسم به‌عنوان ارزش‌هایی جهانی و حفظ برتری نظامی و پیشبرد منافع اقتصادی‌اش، واکنش تلافی‌جویانه تمدن‌های دیگر را برمی‌انگیزد. دولت‌ها و گروه‌ها با کاهش توانایی‌شان در جلب حمایت و سازماندهی ائتلاف‌ها بر مبنای ایدئولوژی، به نحو فزاینده‌ای کوشش

خواهند کرد تا با توسل به هویت مشترک مذهبی و تمدنی، کسب حمایت کنند. بنابراین، برخورد تمدن‌ها در دو سطح صورت می‌گیرد: در سطح خُرد، گروه‌های نزدیک به هم در امتداد خطوط گسل میان تمدن‌ها، غالباً با توسل به خشونت برای کنترل خاک و مهار یکدیگر به نزاع می‌پردازند. در سطح کلان، دولت‌های وابسته به تمدن‌های مختلف برای کسب قدرت نسبی نظامی و اقتصادی، با هم به رقابت برمی‌خیزند. برای کنترل نهادهای بین‌المللی و طرف‌های ثالث دست به مبارزه می‌زنند و براساس رقابت، ارزش‌های خاص سیاسی و مذهبی خویش را ترویج می‌کنند. (همان: ۵۵)

هانتینگتون در ادامه با تأکید بر اینکه «درگیری در امتداد خط گسل بین تمدن‌های غربی و اسلامی در طول ۱۳۰۰ سال جریان داشته است.» (همان ۵۷) گریزی نیز به جنگ‌های اعراب و اسراییل زده و می‌نویسد: «جنگ‌های چندی بین اعراب و اسراییل رخ داد که مسبب آنها غرب بود». (همان)

وی همچنین با اشاره به «احیای اسلام»، این پدیده را یک چالش برای تمدن غرب دانسته و می‌نویسد:

مسلمانان به‌گونه‌ای چشمگیر به‌سوی هویت اسلامی می‌روند و تأیید دارند اسلام راه‌حل است. احیای اسلامی تلاشی برای یافتن راه‌حل نه در ایدئولوژی غربی بلکه در اسلام مدرن است که فرهنگ غربی را رد می‌کند و تعهد به اسلام را راهنمای زندگی در جهان مدرن می‌داند. (هانتینگتون، ۱۳۸۰: ۹۸ و ۹۹)

وی همچنین درباره اینکه کدام کشور می‌تواند نماینده واقعی تمدن اسلام باشد، ابتدا تأکید می‌کند که «فقدان یک کشور مرکزی اسلامی مشکل عمده برای جوامع مسلمان و غیرمسلمان است». (همان: ۱۱۹) اما در ادامه با اشاره به ظرفیت ایران برای این موضوع می‌نویسد:

وسعت، منابع، جمعیت و توانایی‌های اقتصادی و نظامی می‌توانست برزیل را رهبر تمدن آمریکای لاتین نمایند و هنوز هم می‌تواند و همان‌قدر که برزیل برای آمریکای لاتین اهمیت دارد، ایران برای اسلام اهمیت دارد و هردو کشور می‌توانند کشورهای مرکزی باشند. (همان)

هانتینگتون همچنین درباره نقش و اهمیت ایران برای رهبری تمدن اسلام می‌نویسد:

ایران از لحاظ وسعت، موقعیت مرکزی، جمعیت، سنت های تاریخی، منابع نفتی و توسعه اقتصادی متوسط می‌تواند مرکز کشورهای اسلامی باشد. ایران یک کشور مسلمان شیعه است و زبان فارسی دومین زبان نزدیک به زبان عربی است که زبان مذهبی اسلام است. (همان: ۱۵۱)

جالب آنکه این سخنان هانتینگتون نزدیک به سه دهه قبل ایراد شده و امروز موافقان و مخالفان جمهوری اسلامی بر این مسئله اتفاق‌نظر دارند که ایران از دو دهه قبلش بسیار قدرتمندتر شده است. بنابراین می‌توان گفت که اگر امروز هانتینگتون همچنان زنده بود شاید درباره جایگاه ایران برای رهبری تمدن اسلام محکم‌تر از قبل سخن می‌گفت.

هانتینگتون نیز مانند بسیاری دیگر از استراتژیست‌ها و سیاست‌مداران آمریکایی، ماهیت اسلام و مسیحیت را با یکدیگر متفاوت می‌داند و همین مسئله را مقدمه‌ای برای تمایز بنیادین دو تمدن اسلام و غرب می‌داند:

> اینکه مسلمانان بر این نظرند که اسلام یک روش زندگی است که مذهب و سیاست را به یکدیگر پیوند داده، این روش در مسیحیت غربی وجود ندارد. درگیری‌ها نیز ریشه های مشابه دارند. اسلام و مسیحیت هر دو مذاهبی هستند که به یک خدا ایمان دارند و هردو دنیا را براساس «ما» و «آنها» می‌بینند. هر دو مذاهب جهانی هستند و معتقدند فقط یک حقیقت مذهبی وجود دارد که تمامی انسان ها باید به آن وفادار باشند. هردوی این مذاهب مبلغ‌اند و بر این باورند که وظیفه دارند ناباوران را به ایمان حقیقی معتقد نمایند... مفاهیم جهاد و جنگ صلیبی هردو مشابه هستند که این دو مذهب را از مذاهب اصلی دیگر جهان متمایز می‌نمایند. اسلام، مسیحیت و یهودیت دیدگاه های الهی در تاریخ دارند برخلاف سایر تمدن ها که اکثراً دارای دیدگاه‌های دوره‌ای و ساکن می‌باشند. (همان: ۱۷۹ ـ ۱۷۸)

هانتینگتون در ادامه جنس چالش اسلام و غرب را «تمدنی» توصیف کرده و می‌نویسد:

> تا زمانی که اسلام، اسلام بماند و غرب، غرب بماند این درگیری‌ها میان دو تمدن بزرگ و راه و روش زندگی آنها ادامه خواهد داشت تا هردو تمدن روابط خود را در آینده از نو معنی کنند. (همان: ۱۸۰)

هانتینگتون با تأکید بر اینکه «در طی دهه نود شاهد یک جنگ سرد تمدنی میان اسلام و غرب بوده‌ایم»، (همان: ۱۷۵) می‌نویسد:

> در طی تاریخ، روابط میان اسلام و مسیحیت غالباً ناسازگار بوده است... در زمان‌هایی همکاری مسالمت‌آمیز میان اسلام و مسیحیت وجود داشته و در زمان‌هایی از تاریخ شدت و ضعف روابط و رقابت‌ها متغیر بوده است... برای هزارها سال اروپا مورد تهدید دائم از طرف اسلام بوده است. اسلام تنها تمدنی است که بقای غرب را مورد تهدید قرار داده است. (همان: ۱۷۸ ـ ۱۷۷)

وی وقوع انقلاب اسلامی ایران را شروع یک شِبْه جنگ تمدنی بین اسلام و غرب می‌داند و با بیان اینکه «بعد از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ یک شبه جنگ میان تمدنی میان اسلام و غرب به‌وجود آمد». (همان: ۱۸۱) می‌نویسد:

> مسلمانان بر تفاوت‌ها میان تمدن خود و تمدن غرب و برتری فرهنگ‌شان تأکید می‌ورزند تا عزت فرهنگی خود را در برابر یورش های غرب حفظ نمایند. مسلمانان، فرهنگ غرب را مادی‌گرا، فاسد، رو به زوال و غیراخلاقی می‌بینند. (همان: ۱۸۱)

وی در توضیح بیشتر نبرد تمدنی اسلام و غرب توضیح می‌دهد که:

> مشکل اصلی غرب این است که اسلام، تمدنی متفاوت است که مردم آن به برتری فرهنگ‌شان معتقد و به ضعف قدرت‌شان واقف می‌باشند. مشکل اسلام سازمان سیا یا وزارت دفاع آمریکا نیست بلکه غرب به‌عنوان تمدنی متفاوت است که مردم آن به فرهنگ جهانی معتقدند و باور دارند که می‌توانند فرهنگ خود را در سراسر جهان اشاعه دهند. این مسائل درگیری‌های میان اسلام و غرب را دامن می‌زند. (همان: ۱۸۳)

هانتینگتون همچنین با اشاره به عملیات‌های نظامی آمریکا در منطقه غرب آسیا برایند کلی این جنگ‌ها را علیه مسلمانان تحلیل می‌کند:

> طی ۱۵ سال میان ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ آمریکا در ۱۷ عملیات نظامی در خاورمیانه که همه آنها علیه مسلمانان بود، درگیر شد. هیچ الگوی مشابهی از عملیات‌های نظامی آمریکا علیه مردم دیگر تمدن‌ها دیده نشده است. (همان: ۱۸۳)

وی جنگ‌های تمدنی را «بی‌پایان» توصیف می‌کند زیرا علت آنها را مربوط به هویت تمدن‌ها می‌داند:

> مسائل اصلی در این جنگ ها (جنگ‌های تمدنی) هویت و قدرت است که به‌سختی می‌توان آن را از طریق سازش و گفتگو حل نمود. این جنگ‌ها شروع می‌شوند، خاتمه می‌یابند و مجددا از نو شروع می‌شوند... بسیاری از جنگ‌های معاصر ادامه درگیری‌های خونین تاریخی قبل بوده‌اند. (همان: ۲۰۴)

هانتینگتون فرمول ثابت تمام جنگ‌های تمدنی را درگیری «غرب» با دیگران می‌داند:

> در سطح سیاست‌های جهانی درگیری اصلی تمدن‌ها میان غرب و مابقی است. خصومت‌های شدید و درگیری‌های خشونت‌بار میان مسلمانان و غیرمسلمانان در طی تاریخ رایج بوده است. (همان: ۲۰۵)

هانتینگتون آمریکا را قوی‌ترین کشور غربی و نماد این تمدن می‌داند و می‌نویسد:

> در حال حاضر قدرتمندترین کشور غربی ایالات متحده آمریکاست و این مسئولیت به‌گونه‌ای عظیم به دوش آمریکا قرار می‌گیرد. حفظ تمدن غربی در زمان کاهش قدرت غرب به نفع ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی خواهد بود تا ... برتری تکنولوژی و توانایی قدرت نظامی غرب را حفظ کنند. (همان: ۲۵۴)

می‌توان نظریه هانتینگتون را این‌گونه جمع‌بندی کرد که او جهان را براساس «تمدن‌های مختلف» تقسیم‌بندی می‌کند و با برتر توصیف‌کردن تمدن غرب به رهبری آمریکا نسبت به سایر تمدن‌ها، تمدن اسلام را قدیمی‌ترین و اصلی‌ترین رقیب تمدن غرب می‌داند.

وی در بین جهان اسلام نیز جمهوری اسلامی ایران را یکی از گزینه‌هایی می‌داند که ظرفیت رهبری تمدن اسلام را دارد و وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ را شروع یک «جنگ شبه تمدنی» با غرب توصیف می‌کند. هانتینگتون ریشه چالش دو تمدن اسلام و غرب را در ماهیت متفاوت اسلام و مسیحیت می‌داند و معتقد است این نبرد تمدنی ناتمام خواهد بود مگر تا روزی که یکی از طرفین از جوهره واقعی خود عدول کند.

نظریه تمدنی فوکویاما

یوشی هیرو فرانسیس فوکویاما استاد دانشگاه جانز هاپکینز و فیلسوف سرشناس آمریکایی است که به علت نظریه معروف «پایان تاریخ» و نگارش کتاب ***پایان تاریخ و آخرین انسان*** شهرت جهانی دارد. وی نیز مانند بسیاری دیگر از متفکران و نخبگان آمریکایی، به یک نبرد تمدنی میان غرب و اسلام معتقد است و در نظریه معروف خویش می‌کوشد تا برتری تمدن غرب و گفتمان لیبرال دموکراسی را نسبت به سایر رقبا توضیح دهد، هرچند وی پس از گذشت نزدیک به دو دهه پس از انتشار کتاب ***پایان تاریخ و آخرین انسان***، در سپتامبر سال ۲۰۱۴ در گفتگویی تفصیلی با برنامه HrdTalk شبکه BBC از بخش‌هایی از نظریه خود عقب‌نشینی کرد و اعلام کرد که «فکر نمی‌کنم که جهت تاریخ، هنوز هم به‌سمت لیبرال دموکراسی باشد» اما بخش‌های دیگر نظریه‌اش به‌ویژه آنجا که بر تضاد ماهوی اسلام و غرب تأکید می‌کند همچنان از سوی او مورد بازنگری قرار نگرفته و نشان می‌دهد علی‌رغم برخی تطورات فکری، فوکویاما نیز مانند کیسینجر و هانتینتگتون اصل چالش اسلام و غرب را فراتر از چالش‌های سیاسی متعارف می‌داند و نگاهش به جمهوری اسلامی ایران نیز به‌عنوان احیاکننده اسلام سیاسی در قرن بیستم، در همان چارچوب است و ایران صرفاً یک رقیب سیاسی برای آمریکا تلقی نمی‌کند.

فوکویاما در بخشی از کتاب ***پایان تاریخ و آخرین انسان***، با اشاره به تهدید بودن اسلام برای لیبرال دموکراسی غرب می‌نویسد:

> این یک حقیقت است که اسلام یک ایدئولوژی نظام‌مند و منسجم را درست شبیه لیبرالیسم و کمونیسم با قوانین اخلاقی و نظریه‌های اخلاقی و اجتماعی خاص خویش ارائه می‌کند... اسلام درواقع لیبرال دموکراسی را در بخش‌های زیادی از جهان اسلام شکست داده است و تهدید جدی علیه فعالیت‌های لیبرالی حتی در کشورهایی که به‌طور مستقیم به قدرت سیاسی دست نیافته‌ان، می‌باشد. (فوکویاما، ۱۳۹۵: ۱۰۴)

وی در بخش دیگری از نظریه خود با بیان اینکه فقط دنیای اسلام است که با لیبرال دموکراسی همراه نیست، (همان: ۳۱۲) با اشاره به انقلاب اسلامی ایران این اتفاق تاریخی را نقطه عطفی برای آنچه که آن را «احیای بنیادگرایی اسلامی» می‌نامد. (همان: ۳۴۳) توصیف کرده و با ابراز خطر نسبت به رشد آن می‌نویسد:

> احیای کنونی بنیادگرایی اسلامی در حال در نَوَردیدن کلیه کشورهایی است که دارای جمعیت قابل‌توجه مسلمانان هستند. در کل می‌توان آن را واکنشی به شکست جوامع اسلامی در حفظ عظمت و شکوه خود در برابر و در مقایسه با جوامع غیراسلامی غربی ارزیابی کرد. (همان: ۳۴۲)

فوکویاما همچنین تأکید می‌کند که «گسترش دموکراسی در جهان» ارتباط تنگاتنگی با «منافع آمریکا» دارد و از ارتباط مستقیم افزایش قدرت و بسط اندیشه (ایدئولوژی) سخن به‌میان می‌آورد:

> ایالات متحده و دموکراسی های دیگر دارای منافعی درازمدت در حفظ و بسط دموکراسی در جهان و گسترش آن به هرجای ممکن دنیا می‌باشند... نیاز و ضرورت برای همکاری هماهنگ و مشترک به‌منظور ترویج و گسترش دموکراسی و صلح جهانی توسط کشورهای دموکراتیک پدیده‌ای است که تقریبا به اندازه خود لیبرالیسم دارای قدمت است... آثار نوشتاری کانت درخصوص روابط بین‌الملل، مبنای فکری‌ای شد جهت هم‌گرایی لیبرالیسم بین‌المللی و همچنین تشکیل جامعه ملل و سپس سازمان ملل متحد که توسط آمریکا صورت پذیرفت. (همان: ۴۰۱)

توجه در نظریه فوکویاما نشان می‌دهد او نیز مانند کیسینجر و هانتینگتون دیگری تمدن غرب را «اسلام» می‌داند و در میان تمام جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی به انقلاب اسلامی ایران نگاه متفاوتی دارد و آن را احیای بنیادگرایی اسلامی می‌داند؛ اینجا مجالی برای نقد نگاه این سه

نظریه‌پرداز به انقلاب اسلامی و مفهوم بنیادگرایی نیست اما آنچه که در نگاه هر سه نفر اشتراک دارد، تمایز انقلاب اسلامی ایران با سایر جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی است به‌طوری که هر سه نفر از این انقلاب به‌عنوان یک نقطه عطف به نفع تمدن اسلام در برابر تمدن غرب یاد می‌کنند و همان‌طور که در متن مقاله نیز اشاره شد، کیسینجر صراحتاً انقلاب اسلامی را «هجمه‌ای علیه مقدمات بنیادین تجدد» و «شروعی برای تغییر نظم منطقه» می‌داند، هانتینگتون انقلاب اسلامی را شروع یک «جنگ شبه تمدنی» با غرب توصیف می‌کند و فوکویاما نیز انقلاب اسلامی را «احیای بنیادگرایی اسلامی» می‌نامد.

تأکید بر آینده رو به رشد اسلام بنیادگرایانه با محوریت انقلاب اسلامی ایران در نبرد با تمدن غرب، فصل مشترک دیگری است که در آرای کیسینجر، هانتینگتون و فوکویاما بر آن تأکید شده و هر سه نفر نسبت به رشد اسلام سیاسی (و به تعبیر خودشان اسلام بنیادگرایانه) هشدار می‌دهند و از طرف دیگر بر این مسئله تأکید دارند که با گسترش این تفکر و بسط این تمدن، درواقع رقیب اصلی تمدن غرب با بن‌مایه لیبرالیسم، تمدن اسلام با بن‌مایه اسلام سیاسی (بنیادگرایانه) خواهد بود که احیای آن با انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ بوده است.

نتیجه

جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا اختلافات عمیقی با یکدیگر دارند که تاکنون درباره این اختلافات تحلیل های متفاوت و فراوانی ارائه شده است اما با بازخوانی افکار و اندیشه های سه متفکر و نظریه‌پرداز برجسته آمریکایی یعنی هنری کیسینجر، ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما مشخص می‌شود از نظر آنها نیز جنس چالش‌های ایران و آمریکا «تمدنی» هستند و از دید این سه اندیشمند، ایران و آمریکا به‌عنوان دو نماد از دو تمدن غرب و اسلام (سیاسی) اختلافات بنیادینی با یکدیگر دارند که همین مسئله منجر به سایر اختلافات روبنایی آنها با یکدیگر شده است.

آمریکا تنها کشوری است که رسما اعلام کرده رهبری کل جهان را حق مسلم خود می‌داند و برای حفظ این رهبری از هیچ اقدامی در هیچ سطحی دریغ نمی‌کند و جمهوری اسلامی ایران نیز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی علاوه بر به‌دست آوردن استقلال خود، تبدیل به یک الگو برای بسیاری دیگر از کشورها به‌خصوص کشورهای مسلمان‌شده و همین دو رویکرد متعارض باعث شده تا بسیاری از اختلافات دو کشور به‌راحتی قابل‌حل نباشد زیرا دراین‌میان یک اختلاف ساده سیاسی وجود ندارد که با یک معامله یا صرفاً عقب‌نشینی تاکتیکی از سوی هر یکی از طرفین مسئله

حل‌وفصل شود بلکه اختلاف بر سر ایجاد یک نظم نوین و شکل‌گیری تمدن‌هایی است که از اساس با هم اختلاف دارند و به نظر می‌رسد جز به هژمونی یکی بر دیگری، اختلاف به پایان نخواهد رسید. بنابراین ساده‌انگاری است اگر تصور شود تا زمانی که دو کشور داعیه تمدنی دارند می‌توانند مثل بسیاری دیگر از کشورها با یکدیگر به‌صورت عادی تعامل داشته باشند.

منابع و مآخذ

۱. اسپوزیتو، جان، ۱۳۹۲، ***جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)***، ترجمه شجاع احمدوند، تهران، نشر نی.

۲. اسپوزیتو، جان، ۱۳۹۳، ***انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن***، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

۳. اسکاچ پل، تدا، ۱۳۸۲، «دولت رانتیر و اسلام شیعی در ایران»، ترجمه محمدتقی دلفروز، ***فصلنامه مطالعات راهبردی***، شماره ۱۹، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

٤. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳٦۸، ***صحیفه امام***، تهران، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

۵. ***راهبرد امنیت ملی آمریکا فوریه ۲۰۱۵***، ۱۳۹۵، تهران، انتشارات دبیرخانه شورای راهبردی روابط خارجی.

٦. فوکویاما، فرانسیس، ۱۳۹۵، ***پایان تاریخ و انسان واپسین***، ترجمه عباس عربی و زهره عربی، تهران، خنکده.

۷. کاظمی‌فر، محمد، ۱۳۹۷، ***قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران***، تهران، سروشگان.

۸. کچویان، حسین، ۱۳۹۱، ***انقلاب اسلامی ایران و انفتاح تاریخ***، تهران، سوره مهر.

۹. کیسینجر، هنری، ۱۳۹٦، ***نظم جهانی (تأملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ)***، ترجمه محمدتقی حسینی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۰. نجفی، موسی، ۱۳۹۵، ***انقلاب فرامدرن و تمدن اسلامی (موج چهارم بیداری اسلامی)***، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۱۱. هانتینگتون، ساموئل، ۱۳۸۰، ***تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی***، ترجمه مینو احمدسرتیپ، تهران، کتابسرا.

۱۲. هانتینگتون، ساموئل، ۱۳۸۱، ***نظریه برخورد تمدن‌ها؛ هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه مجتبی امیری‌وحید***، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۳. وب سایت مقام معظم رهبری: www.khamenei.ir

۱۴. برنامه Hardtalk شبکه BBC: https://www.bbc.co.uk/programmes/n3csw9j4